



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

عرض شد علاوه بر دو روایتی که برای جواز توریه مورد استدلال قرار گرفته بود آیاتی هم وجود دارد که مربوط به حضرت ابراهیم و یوسف (سلام الله علیهما) می باشد. سه آیه مربوط به حضرت ابراهیم است: یکی آیه شصت و سه سوره انبیاء «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، آیه هشتاد و نه سوره صافات که آن هم مربوط به حضرت ابراهیم است که فرمود «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» و آیه هفتاد و شش سوره انعام «قال هذا ربي» و آیه هفتاد سوره یوسف «أَيُّهَا الْغَيْرُ إِنَّا كُنَّا لَسَارِقُونَ».

به این آیات هم مانند روایاتی که مطرح شد، می توان بر جواز توریه استدلال کرد. با تقریب اینکه در این آیات می رساند که این جمله هایی که از سوی این دو پیامبر گفته شده است؛ یعنی «فَعَلَهُ كَبِيرٌ»، «إِنِّي سَقِيمٌ»، «إِنَّا كُنَّا لَسَارِقُونَ» و «هذا ربي»، هیچ کدام مطابق با واقع نیست و یک صدق خبری در آن ها وجود ندارد. در عین حال از این جملات از انبیاء عظام صادر شده است و نشان دهنده جواز این جملات است و راه توجیه و حمل بر صحت این است که این ها را بر توریه حمل کنیم و بگوییم مقصود معنایی بوده است که با ظاهر تطابق ندارد.

پاسخی که به شکل کلی در مورد این آیات دادیم این بود که جواز صدور این جملاتی که به ظاهر با واقع مطابق نیستند، به عنوان یک اصل مسلم است؛ یعنی صدور این ها از معصومین آن هم با وجود تأییدی که در قرآن کریم دارد، نشان دهنده این است که این کار جایز بوده است و تفوه به این جملاتی که ظاهر آن با واقع مطابق نیست، جایز بوده و عصمت انبیاء - علاوه بر این تأییدی که قرآن نسبت به این جملات دارد - افاده جواز می کند، اما گفتیم این جواز اعم از توریه بوده و دو وجه دارد. وجه اول این بود که در اینجا توریه بوده است و قصد حکایت معنای غیر ظاهری شده است. مقصود حضرت از «إِنَّا كُنَّا لَسَارِقُونَ» این بود که قبلاً شما یوسف را دزدیدید و مقصود از «إِنِّي سَقِيمٌ» این است که من به راهی که شما می روید و به این چیزی که همه به آن معتقد هستید، نمی روم.

وجه دوم هم این بود که بگوییم این ها کذب است، ولی کذبی که از مستثنائات حرمت است؛ زیرا یک دفع مفسده ای یا مصلحت مهمی در این بوده است و خواهیم گفت که مواردی داریم که کذب است، اما عنوان حرمت برداشته می شود، نه اینکه توریه باشد.



این جواب مشترک و کلی است که می‌شود به این چند آیه داد، اما هرکدام از این آیات نکات ویژه‌ای دارد که باید به‌طور جداگانه به آن هم پردازیم و ببینیم هر یک تا چه اندازه به تئوریه مربوط است.

نکته آیه شصت و سه سوره انبیاء

بعد از اینکه حضرت بت‌ها را شکست، مردم از جشن که بازگشتند و با بت‌های شکسته مواجهه شدند و بعد به دنبال فردی که اقدام به بت شکنی کرده، گشتند. سر انجام حضرت ابراهیم را پیدا کردند و بعد حضرت هم فرمود: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، این بت بزرگ را جا گذاشته بودید، او این کار را انجام داده است، بروید از او بپرسید. «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» در این آیه شریفه محل استشهاد بود برای بحث کذبی که جایز است، یا برای جمله‌ای که در آن تئوریه به عمل آمده بود و این دو احتمالی است که وجود داشت. جواب کلی ما این بود که این جمله «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» را الزاماً نمی‌شود گفت تئوریه بوده است تا از آن استفاده جواز تئوریه کنیم، بلکه ممکن است کذب باشد، ولی کذب در مقام عنوان‌های ثانوی و تالی است که جایز می‌شود این جواب کلی است، اما لازم است که این آیه را تحلیل کنیم و ببینیم همین جواب درست است، یا راه‌های دیگری را می‌شود طی کرد.

مقصود «فعله کبیرهم» کبیر این بت‌ها نیست، «فَعَلَ» یک کار دیگری است و کبیر هم قوم دیگری، مثلاً «فعل» اشاره به خودشان باشد و «کبیرهم» هم؛ یعنی من کبیر شما هستم و من انجام دادم. حضرت این‌گونه می‌خواستند تئوریه بکنند.

اگر بخواهیم این آیه را با یک نگاه بازتری بحث کنیم، می‌بینیم که آقای خوئی در این مورد یک اشاره و بحثی داشته‌اند، آقای تبریزی یک بحث دیگری دارند و مرحوم علامه طباطبائی هم نکته‌ای دارند. مجموع این احتمالات و مباحث در آیه را به اختصار اشاره می‌کنم.

احتمالات موجود در آیه

در این آیه اولین بحثی که وجود دارد این است که آیا مجموع این آیه از یک جمله خبری مستقل تشکیل شده است، یا اینکه کل آیه یک جمله شرطیه است؟
دو احتمال اینجا وجود دارد:



احتمال اول

این که بگوئیم در قسمت «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (انبیاء/۶۳). از این آیه دو جمله وجود دارد. یک جمله خبری و مستقل؛ یعنی «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» که از واقع اخبار می‌کند که در این صورت، باید بگوئیم یا توریه است، یا کذب.

جمله دوم؛ یعنی «فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» یک جمله شرطیه است که جزاء (تالی) در اینجا بر شرط مقدم شده است. روح جمله دوم این است که «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، اگر این‌ها می‌توانند صحبت کنند، بروید از این‌ها بپرسید.

ثمره احتمال اول

بنا بر احتمال اول، آیه از دو جمله تشکیل می‌شود: یک جمله خبریه تامه؛ یعنی «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و یک جمله شرطیه که مقدم آن «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ»، است و تالی آن هم یک امر است: اگر این‌ها حرف می‌زنند، بروید از آن‌ها سؤال کنید. شرط در این آیه یک ملازمه‌ای را افاده می‌کند و ملازمه‌اش این است که اگر حرف نمی‌زنند نمی‌شود سوال نمود و یا امر کرد؛ زیرا این امر متوقف بر این است که این‌ها شعوری داشته باشند و نطق و گویایی داشته باشند، ولی چون گویایی ندارند، پس نمی‌توانید از آن‌ها سؤال کنید.

شرط این جمله شرطیه «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» است و جزاء آن هم یک امر است که این امر هم امر تعجیزی است، نه امر واقعی. می‌شود هم گفت «فَسَأَلُوهُمْ» به جای جزاء واقعی نشسته است و این یعنی؛ اگر این‌ها صحبت می‌کنند، پس می‌شود از آن‌ها سؤال کرد، وقتی هم بشود سؤال کرد، شما می‌توانید از آن‌ها بپرسید. برای ملازمه نشان دادن می‌شود گفت یک چیزی افتاده است و مقصود این است.

این یک احتمال است و بنا بر این احتمال در جمله «فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» دیگر مشکلی وجود ندارد؛ یعنی این جمله شرطیه درست است. اگر این در و دیوار سخن می‌گویند، شما بروید از این‌ها سوال کنید و این ملازمه در جمله شرطیه وجود دارد و جمله شرطیه مفید ملازمه است، پس این‌ها اگر بگویند می‌شود از این‌ها سؤال کرد، اگر نتوانند بگویند، جایی برای «فَسَأَلُوهُمْ» نیست و معنایش این می‌شود که «وَلَكِنْ لَا يَنْطِقُونَ فَلَا يُمَكِّنُ السَّوَالُ عَنْهُمْ فَلَا تَسْأَلُوهُمْ» و این به جهت تعجیز است، پس جمله شرطیه این آیه هیچ مشکلی ندارد و ملازمه درست است.



احتمال دوم

احتمال دوم، احتمالی است که در بعضی تفاسیر در بعضی روایات از جمله روایت احتجاج در مورد این آیه آمده و مرحوم علامه هم این احتمال را نقل کرده‌اند. این احتمال این است که «فَسأَلُوهُمْ» جزاء نباشد و فاء هم فائی نیست که بر سر جواب شرط آمده باشد، بلکه فاء ترتب در «فَعَلَهُ» است و جزاء شرط، «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» هست. کل این آیه دو جمله می‌شود، ولی در کل یک جمله شرطیه است.

ثمره احتمال دوم

بنا بر احتمال دوم این گونه می‌شود: «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ». اگر این‌ها سخن می‌گویند، بزرگشان انجام داده است. در این صورت جزاء شرط «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» می‌شود و جزاء در هر حال مقدم است، منتها در اولی جزاء را «فَسأَلُوهُمْ» می‌دانستیم و «فَعَلَهُ»، یک جمله خبریه و جدا بود و اینجا می‌گوید جزاء همان «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» است. بنا بر احتمال دوم «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جمله خبریه مستقله نیست که بگوییم این جمله صادق، یا کاذب است، بلکه صدق و کذب روی جمله شرطیه می‌آید.

ثمره دو احتمال در اقسام جملات

جمله تقسیم می‌شود به حملیه و شرطیه، در جمله شرطیه هم اخبار است، ولی اخبار از ملازمه است. این جمله «إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالَعَةً فَالْنَّهَارُ مُوجُودٌ» از ملازمه بین طلوع شمس و وجود روز خبر می‌دهد.

اگر احتمال اول را بگیریم، «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جمله حملیه‌ای است که باید ببینیم مطابق با واقع است یا نیست، اما اگر جمله شرطیه شد، دیگر «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» یک جمله مستقل نیست که صدق و کذب آن را بسنجیم. صدق و کذب روی شرط می‌آید؛ یعنی آن ملازمه. باید ببینیم ملازمه‌ای که آیه فرموده است، ملازمه هست یا نیست. صدق و کذب در جمله شرطیه، وجود یا عدم آن ملازمه است. اگر بین دو چیز ملازمه باشد می‌شود صادق و اگر ملازمه نباشد می‌شود کاذب.

اگر بگوییم: «إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالَعَةً فَالْنَّهَارُ مُوجُودٌ»؛ یعنی ملازمه بین این دو (شمس و نهار) وجود دارد. اگر این ملازمه باشد، می‌شود صادق، اما اگر بگوییم «إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالَعَةً فَالْلَّيْلُ مُوجُودٌ»، در اینجا ملازمه نیست و لذا این جمله کاذب است.



نتیجه

صدق و کذب در جملات شرطیه بر محور ملازمه متمرکز می‌شود، نه بر نسبت بین مبتدا و خبر. اگر در «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» احتمال اول را پذیرفتیم و گفتیم یک جمله حملیه مستقل است و آن هم شرطیه‌ای جدا است، پس در این صورت باید ببینیم «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» با واقع مطابق است، یا نیست و صدق و کذب آن را باید بررسی کنیم، اما اگر احتمال دوم را پذیرفتیم و گفتیم «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جزاء شرط است، در این صورت باید ببینیم که آیا ملازمه‌ای بین این است که اگر آن‌ها نطق می‌کنند آن بزرگ انجام داده است، یا این ملازمه نیست که اگر ملازمه باشد، صادق می‌شود و اگر نبود کاذب می‌شود.

جمع‌بندی

اصل بحث را باید از اینجا شروع کرد که بنا بر احتمال اول آیا جمله «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جمله خبریه حملیه مستقله است و جمله بعدی؛ یعنی «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» هم شرطیه است؟ یا اینکه احتمال دوم را بگوییم که کل این جمله «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فعله کبیرهم فسألوا»، شرطیه است؟ تفاوت آن این است که اگر آن احتمال اول باشد «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» خبریه مستقل می‌شود که صدق و کذبش را باید بسنجیم، اما اگر جمله شرطیه باشد، باید صدق و کذب را روی ملازمه بیاوریم و ببینیم در اینجا ملازمه واقعی وجود دارد یا نه. این دو احتمالی که اینجا وجود دارد.

بررسی دو احتمال

ظاهر از این دو احتمال، همان احتمال اول است؛ زیرا وقتی این جمله را بخوانیم می‌بینیم که بین شرط و جزاء فاصله افتاده و این یک مقداری خلاف ظاهر است. ظاهر آیه این است که «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و جمله تمام می‌شود و «فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» هم جمله دیگری است، پس ظهور اولیه این آیه همان احتمال اول است، اما درعین حال احتمال دوم هم در بعضی روایات، از جمله روایت احتجاج آمده ولو روایات به لحاظ سندی تام هم نباشند و مفسرین هم به این احتمال اشاره کرده‌اند. حال هر یک از این دو احتمال که باشد، باید ببینیم تفصیل مسئله به لحاظ فروض بعدی چطور می‌شود.



اگر احتمال اول باشد که ظاهر هم آن است که «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» یک جمله خبریه مستقله است و جمله شرطیه نیست، در این صورت همان بحث‌های دیروز مطرح می‌گردد. «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» که حضرت ابراهیم می‌فرماید با ظاهری که عرف در آن زمان برداشت می‌کرد، مطابق نیست. ظاهر این بوده است که کبیر این بت‌ها این کار را انجام داده است و همه این را برداشت می‌کردند و این ظاهر با واقع مطابق نیست درحالی‌که حضرت این را فرموده‌اند و لذا این را یا باید بر توریه حمل کنیم، یا بر این‌که کذب جایز است. دو احتمالی که دیروز گفتیم روی این احتمال اول بود و «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جمله مستقل می‌شود.

اما اگر احتمال دوم باشد، می‌گویند که «إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»؛ اگر این‌ها حرف می‌زنند بزرگشان انجام داده است. بنا بر این احتمال، حضرت نفرموده است «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» به‌طور غیر مشروط که ببینیم چرا این‌گونه فرموده است و بحث کنیم که توریه هست یا نیست، بلکه بحث روی محور دیگر می‌آید و آن این‌که حضرت ملازمه را فرموده‌اند و محور بحث این می‌شود که این ملازمه به این جمله شرطیه چه معنایی دارد و بحث به‌کلی عوض می‌شود. جمله «إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالَعَةً فَالْنَّهَارُ مُوجُودٌ» به ملازمه بین طلوع شمس و وجود روز اشاره می‌کند. سنجش صدق و کذب جمله‌های شرطیه به این است که ببینیم که آن ملازمه واقعی است یا نیست، نه اینکه به‌طور جداگانه این شرط را بگیریم، مثلاً بگوییم: «النَّهَارُ مُوجُودٌ»، الان نهار هست یا نیست. اگر این جمله را شب هم بگویند، این جمله صادق است، ولی اگر در شب بگویند: «النَّهَارُ مُوجُودٌ»، صادق نیست. در اینجا محور بحث، ملازمه می‌شود و ملاک صدق و کذب هم صحت و عدم صحت ملازمه می‌شود، نه صحت یا عدم تطابق خود جمله شرط یا جزا به‌طور مستقل، بلکه باید ببینیم آن پیوند و ملازمه واقعیت دارد یا ندارد.

بیان یک اشکال

بنا بر احتمال دوم باید ببینیم آیا این جور ملازمه وجود دارد یا نه. «اگر این‌ها سخن می‌گویند، بزرگشان انجام داده است»، در اینجا چه ملازمه‌ای است؟ دو مطلب بی‌ارتباط با هم است، مثل این است که بگوییم الان اگر ماشینی در چهارراه صفائیه بوق می‌زند، پس فلانی در درس حضور دارد. این، دو قضیه بی‌ارتباط و یک اتفاق بی‌ربط است. این یک اشکال است، پس از جهت دیگری در اینجا کذب وجود دارد؛ زیرا کذب این جمله شرطیه به این است که این ملازمه را با نفس الامر بسنجیم و می‌بینیم در عالم واقع ملازمه‌ای بین نطق آن‌ها و بت بزرگ نیست، پس



جمله شرطیه کاذب می‌شود و لذا ملازمه در اینجا محل تردید است و باید ببینیم می‌شود این را صادق تلقی کرده و مشکل آن را حل کرد یا نه. به این اشکال پاسخ‌هایی داده شده است که به آن‌ها می‌پردازیم.

۱ - پاسخ مرحوم خویی

مرحوم آقای خویی در «مصباح الفقاهه» در همین بحث مقدماتی دارند که این مقدمات را هم بر همان نکته‌ای که در وضع دارند، مبتنی کرده‌اند؛ چون ایشان وضع را تعهد می‌دانند و دلالت را هم تابع اراده می‌دانند. آقای خویی بر اساس نظریه خود به اینجا رسیدند که در این آیه تالی و جزاء شرط «فعله» است، ولی آنچه به ظاهر ابتدائاً به ذهن می‌رسد این است که «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» جزاء نیست، بلکه جزا ادعای این مسئله؛ «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» است؛ یعنی اگر این‌ها سخن می‌گویند، من ادعا می‌کنم که «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» مرحوم خویی با آن مقدماتی که دارند و دلالت را تابع اراده می‌دانند، این نظر را دارند و ملازمه را بین «إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ» و نفس «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» قرار نمی‌دهد، بلکه ملازمه بین این است که «اگر این‌ها سخن می‌گویند، پس ادعا می‌کنم که بزرگ این‌ها انجام داده‌اند»؛ یعنی این ملازمه را باید بین «إِنْ كَانُوا يَنْطُقُونَ» و ادعا و دعوی و تأکید من گوینده برقرار کنیم. اگر آن‌ها سخن می‌گویند من ادعای این را دارم که آن‌ها انجام داده‌اند. در این صورت گفته می‌شود که ملازمه وجود دارد و این ملازمه در اینجا تابع اراده او است. این پاسخ اولی است که مرحوم آقای خویی ارائه کرده‌اند.

۲ - پاسخ مرحوم تبریزی

پاسخ مرحوم خویی را مرحوم آقای تبریزی دو سه جواب داده‌اند، ولی جواب مهم ایشان در اینجا این است که این خلاف ظاهر است. ظاهر این قضیه این است که ملازمه بین خود شرط و خود آن چیزی است که در جزاء آمده است. این که گفته شود «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ»؛ یعنی ادعای من این است، این دعوی من خلاف ظاهر است. وقتی می‌گوییم: «إِنْ كَانَتْ الشَّمْسُ طَالَعَةً فَالْهَارُ مَوْجُودٌ»، معنایش این نیست که من ادعا می‌کنم که نه‌ار موجود است، بلکه می‌خواهد بگوید بین طلوع شمس و روز یک پیوند هستی شناسانه است. اینکه شما در جزاء تصرف کردید و می‌گویید جزاء؛ یعنی من ادعا می‌کنم و ملازمه را یک ملازمه روان‌شناختی کردید، این تصرفی خلاف ظاهر است و ابتدائاً اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید. جواب‌های دیگری آقای تبریزی به مرحوم خویی داده‌اند که مهم نیست. عمده همین جواب است که این خلاف ظاهر است و ظاهرش این نیست که اگر این باشد، من ادعای این را دارم.



اقسام جملات شرطیه در منطق

جوابی که مرحوم آقای تبریزی دارند در خود منطق هم آمده است. اگر مستحضر باشید و به خاطر داشته باشید در منطق جمله‌های شرطیه تقسیم شده است به شرطیه حقیقیه و اتفاقیه. در شرطیه حقیقیه، ملازمه واقعی وجود دارد، اما در شرطیه اتفاقیه، ملازمه واقعی نمی‌خواهد و گفته شده است که همراه شدن دو پدیده را هم می‌شود شرطیه نامید. این‌که «اگر الان روز است، پس الان درس ارائه می‌شود»، واقعاً بین این‌ها تلازم نیست، ولی چون این دو مطلب یک نوع انسی با هم دارند و بر حسب اتفاق با هم جمع شده‌اند و اجتماعشان هم مثلاً اجتماع غالبی است و موارد زیادی واقع شده است، این‌ها را به صورت جمله شرطیه می‌شود به کار برد. پس شرطیه علی قسمین است: شرطیه حقیقیه و اتفاقیه که شرطیه متصله و منفصله هم داریم که هر کدام حقیقیه و اتفاقیه دارند. بحث ما در شرطیه متصله است، پس در شرطیه متصله، ما تلازم را می‌خواهیم.

اقسام تلازم

۱ - تلازم حقیقی

تلازم گاهی حقیقی است که در این صورت باید به دنبال ملازمه واقعی باشیم.

۲ - تلازم عرفی

گاهی این تلازم یک تلازم عرفی اتفاقی است که غالباً این‌ها با هم هستند و در اینجا می‌شود یک شرط و مقدم و جزایی را پیدا کرد.

بررسی نظر مرحوم تبریزی

ظاهراً آقای تبریزی می‌خواهند بفرمایند که در حقیقت در این آیه یک نوع شرطیه اتفاقیه است و وجهش این است که «بل فعله کبیرهم إن کانوا ینطقون»، اگر این‌ها سخن می‌گویند بزرگشان انجام داده است و ملازمه حقیقی واقعی بین نطق این‌ها و صدور این کار از بت بزرگ وجود ندارد، ولی عرفاً این‌ها با هم یک نوع ارتباطی دارند، شاید نکته عرفی این باشد که اگر بنا است که یک شعوری فهمی چیزی در اینجا باشد، این‌ها حرف می‌زنند و آن بت



بزرگ هم مثلاً می‌تواند این کار را انجام دهد ولو اینکه ملازمه نیست. ممکن است این‌ها همه شعور داشته باشند و کار انجام دهند، سخن بگویند و یا در حد سخن گفتن بتوانند شعور داشته باشند، ولی بزرگشان نتواند تبر را بردارد و بت‌های دیگر را بشکند و لذا در اینجا ملازمه حقیقی و واقعی نیست، ولی یک نوع تلازم عرفی اتفاقی می‌تواند در اینجا وجود باشد.

جمع‌بندی

اصل در جمله‌های شرطیه این است که شرطیه حقیقیه باشند و بین مقدم و تالی یک پیوند حقیقی باشد و اگر بر یک پیوند عرفی اتفاقی ولو غالباً حمل شود و یک نوع ارتباط و تلازم عرفی دائمی باشد، این حمل، خلاف ظاهر است. این هم پاسخ دومی است که مرحوم تبریزی در اینجا فرموده‌اند. این دو نظریه در این مسئله بود که در بحث‌های فقهی آقایان آورده‌اند.